**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و چهارم\_ 4 آبان 1400**

**[مختار در مرجح دوم]**

بعد از تبیین دیدگاه بزرگان قوم نسبت به تقدیم واجبی که مشروط به قدرت عقلیه است بر واجبی که مشروط به قدرت شرعیه است، آن­چه به نظر می رسد این است که یک تقسیم بندی­ایی نسبت به قدرت در انجام تکالیف داشته باشیم. بیانی را سال گذشته در تقسیم بندی­های قدرت از جناب آیت الله سیستانی دامت برکاته نقل کردیم که به نحوی با تفاوت­هایی در فرمایش مرحوم صدر هم بود.

**[اقسام قدرت بر فعل]**

اما آن­چه عرض می­کنیم این است که قدرت سه مورد استعمال می­شود و بین این سه مورد، نباید خلطی صورت بگیرد:

1. قدرت تکوینی در برابر عجز تکوینی، برای رؤیت هلال و اعلام به مردم، یک طفل شیرخوار مقتضی چنین چیزی را ندارد، اصل این قدرت در او نیست.
2. برای یک انسان نابینا، شرطش نیست، انسان بالغ کامل از نظر عقل ولی قادر به رؤیت هلال نیست، چون شرطش که چشم است، نیست.
3. کسی که در یک سلول و زندان بدون منفذ قرار گرفته است، نمی تواند رؤیت هلال کند، چون مانع دارد.

عجز گاهی مستند است به عدم مقتضی، گاهی مستند است به عدم شرط، گاهی مستند است به وجود مانع. اگر مقتضی موجود بود، شرط هم موجود بود، مانع مفقود بود، این قدرت تکوینی است، تکلیف الهی، مثل هر قانون دیگری، متوجه کسانی است که قدرت تکوینی داشته باشند، ملاک­ها و مصلحت­ها و مفاسد، در دایرۀ این قدرت معنا پیدا می­کند، پس یک قدرت داریم، که قطب مقابل عجز است، در انجام متعلق اوامر و ترک نواهی، این یک قدرت است.

قدرت دوم به نظر ما قطب مقابل عجزی خاص به نام تحیر است. دو دستور به عبد رسیده که متعارضین هستند، تا رفع تعارض نشود، این قدرت محقق نیست، اگر چه آن قدرت اولیه محقق باشد ولی این آقا متحیر است، که به کدام روایت اخذ کند، الان چون تحیر دارد، که عجزی خاص است، قادر نیست، قدرت در برابر تحیر. دو دستور به او رسیده که در مقام امتثال نمی­تواند این دو را با یکدیگر، جمع کند، تزاحم، تا این تحیر، تزاحمی برطرف نشده است، قدرت ندارد، اما نه قدرت تکوینی، قدرت دوم، که فی مقابل التحیر است، حال یا در تعارض یا در تزاحم، قبل از این­که راه­حلی در تعارض پیدا کند، یا راه حلی را در رفع تزاحم بیابد، و یا جایی با تفسیری که سال گذشته عرض شد، حجت با لا حجت اشتباه صورت گرفته، تا این­ مشکله باقی است، تحیر باقی است، و تا این تحیر باقی است، قدرت ندارد، قدرت در برابر تحیر. عجزی خاص به نام تحیر، این دو قدرتی که گفتیم، هر دو به معنای له أن یفعل و له أن لا یفعل است. که یا مقابل عجز به آن معنای اول است یا مقابل تحیر است. قادر یعنی بتواند قانون را انجام بدهد یا ندهد، این قدرت در او باشد، این آن­چیزی است که خداوند متعال در قرآن­کریم می­فرماید ما به هر کسی به اندازۀ آن توانایی هایی که به او دادها­ییم تکلیف می کنیم نه بیشتر. این دو قدرت.

قدرت سوم بیان محدودۀ مورد نظر مقنن از قدرت است. به طور مثال، اگر مولا بفرماید بر تو حج واجب است. من هم توانایی مالی و جسمی، برای رفتن به حج را به این اندازه دارم که اگر این پول را در این­جا خرج کنم، در زندگی خودم صد در صد به مشقت می­افتم، زندگی من با این پول می­چرخد و زندگی زن و بچه ام هست، و یا اگر بخواه می­روم با مشکلات عدیده­ایی روبرو می شوم که سختی های زیادی دارد ولی می توانم بروم. اگر من بودم و یجب علیک الحج، می­گفتم من که عاجز نیستم، آنی که پول ندارد نباید برود و حج بر او واجب نیست. ان فلجی که نمی شود او را حرکت داد عاجز است، ولی من عاجز نیستم من خیلی سختی می کشم ولی می توانم بروم، پس می روم اگر ما بودیم یجب علیک الحج همین قدرت برای شما کافی بود و حج برای شما با وجود این مشکلات واجب بود.

حال شارع مقدس آمده است، یک تفسیری از قدرت مد نظر خود را ارائه داده است. قرآن فرموده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبيلًا»[[1]](#footnote-1)، روایات هم استطاعت را معنا و تفسیر کرده است، که این معنای استطاعت است، مالت این طور باشد، راه این طور باشد و ..... یعنی عینا همان قدرت تکوینی که الا و لا بد در هر تکلیفی لازم است، مد نظر شارع نبوده، قدرت خاص.

مثال دیگر، من بیماری­ایی دارم که می­توانم تکوینا روزه بگیرم، اما بیماری­ام تشدید می­شود، شارع فرموده است، نه من روزه را از آن قادری­ می­خواهم که وقتی روزه ­بگیرد، دچار مشکلات شدید نشود، تو می­توانی بگیری، اما من آن قدرت گستردۀ تکوینی را معیار قرار ندادم، خودم تفسیر کردم و محدوده را بیان کردم.

مثال سوم، من در بیابانی هستم می توانم با طب مسافتی شدت ها را تحمل کنم و آب را پیداو وضو بگیرم، شارع فرمود هسا تنه یک حدی دارد ان حد را جستوجو کن آب بود وضو بگیرد و اگر نبود تیمم کن.

گاهی شارع می آید آن قدرت تکوینی را طبق ارادۀ خودش که حکیمانه است، تفسیر و تضییق می کند، تحدید می­کند، محدوده را روشن می­کند.

حال هر جا در لسان قانون­گذار این بود که اگر می­توانی این کاررا انجام بده، ان استطعت و هیچ تفسیری از این استطاعت نداشت، این همان استطاعت و قدرت اول است. اما اگر گفت ان استطعت و تفسیرش را هم بیان کرد، می شود این نوع سوم از قدرت.

البته گاهی این اگر می­توانی ها در روایات با قرائنی در استحباب به کار برده شده است، ان استطعت مثلا که نماز شب را ترک نکنی، ترک نکن، با ان ها کاری نداریم.

طبیعتا اگر آن قسم اول بود، یعنی فقط ان استطعت را بیان کرد، یک تأکیدی می شود بر دریافت عقل از این که در انجام هر کاری از جمله تکالیف شرعیه قدرت لازم است. ولی این سوم دیگر تأکید نیست، تفسیر است.

[تشریح مرجح دوم به بیان ما]

حال بحث این است که من یک دستور دارم، انقذ الغریق، و حتمی هم هست، یک دستور دارم، وضو بگیر، این هم قطعی است. در مقام امتثال، به تحیر خورده­ام، اگر چه قدرت اولی را دارم، اما قدرت دوم را ندارم چون متحیر هستم، قدرت در برابر تحیر. چه کنم؟ اینجا است که باید بروم سراغ مرجحات تا این تحیر را بر دارم و قادر شوم.

حال گفته اند یکی از مرجحات این است که به دو دلیل مراجعه کنید، آن حرفی که دیروز و امروز زدیم که قدرت عقلی و قدرت شرعیه وقدرت عقلیه مقدم است. حال من این را با بیان خودم به این مقدمات عرض می کنم:

من هستم و دو دلیل انقذ الغریق و و توضأ، منتهی انقذ الغریق، هیچ چیزی غیر از آن قدرت تکوینی که نوع اول قدرت بود و در باربر عجز است، درش ملاحطه نشده است، شارع نفرموده است، اگر به زحمت می افتی و اگر ... مطلقا گفته است انقذ الغریق، اگر مقتضی و شرط داری و مانع نداری، انقذ الغریق، دیگر چیزی نیست، آن قدرت در برابر عجز فقط محقق باشد. اما در مقابل دستور به وضو را می بینم در کتاب کریم دستور به وضو و قدرت انجام آن را محدود کرده، تفسیر کرده در کتاب و سنت. نگفت هر کسی که توانایی جسمی داشت آب پیدا کند و لو به هر قیمتی آب را پیدا کند و وضو بگیرد، نه محدوه هایی بیان کرده است.

پس آن­چه به نام القادر علی الوضوء می­شناسیم، القادر تکویناً فقط نیست، بلکه القادر تکوینا با تفسیر شارع است، قدرتی که شارع این­جا لحاظ کرده است، قدرت قید دارد، مثل حج که استطاعت باشد، حال اگر من برای رفع تحیر و تحقق قدرت نوع دوم، با توجه به تفسیر قدرت توسط شارع، آمدم انقاذ را، که این تفسیر از قدرت، در آن نیست، آن را مقدم کردم، دیگر بر من آن القادرُ شرعاً تطبیق نمی­شود، وقتی القادر شرعا بر من تطبیق نشد، تکلیف به وضو از من شرعا خواسته نیست، در حالی که مقتضی برای انقاذ غریق، موجود بود، من توانایی شنا دارم، شرائط هم محقق است، موانعی هم نیست، پس قدرت اول، که بیش از آن هم نیاز ندارم، در انقاذ غریق هست.

ان قلتَ مانعی داریم، به نام وجوب وضوء شرعا، قلتُ وجوب وضو اگر مثل وجوب انقاذ تفسیری از شارع نداشت، بله وجوب وضو مانع وجود انقاذ بود، باید برای رفع تحیر سراغ مرجحات دیگر برود، اما وقتی وجوب وضوء از طرف شارع محدود به قدرت خاصی شده است، نه این­که صرف قدرت تکوینی وجوب وضو بیاورد، قدرت با یک محدودۀ خاصی طبق تفسیر مقنن و شارع وجوب وضو را آورده است و حال که این تفسیر آمد، و لو آب بود، اما وقتی من انقاذ غریق کردم، دیگر قادر شرعی، بر استعمال آب و وضو نیستم و تا قادر نباشم، که موضوع حکم است، حکم که وجوب و وضو است، محقق نمی­شود. پس مانعی به نام وجوب وضو، نداریم.

این نهایت توضیحی است که با این مبنای مورد اشاره می­توان در تأیید ترجیح مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه به اصطلاح قوم، بیان کنیم، اما در عین حال مسأله هنوز سؤال و ابهام دارد، که ان شاء الله در تطبیق فرع فقهی نذر برای زیارت حضرت سید الشهداء در همۀ عرفه­ها که بحث بعدی است به برخی از این ابهامات اشاره خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. آل عمران: 97. [↑](#footnote-ref-1)